

متن پیاده سازی شده

بسم الله الرحمن الرحيم

گاهی اوقات در تعارض یک دلیل از سندیت می افتد نه اینکه اقتضا داشته باشد و مانع وجود داشته باشد در اینجا از اصطلاح «مرجع» استفاده می کنیم؛ گاهی هر دو دلیل متعارض اقتضای حجیت را دارند ولی مبتلا به مانع شده اند و اگر این تعارض نبود اقتضای حجیت را داشت در اینجا اصطلاح «مرجع» به کار می رود و گاهی بدون تعارض دلیل از حجیت می افتد که اصطلاحاً کلمه ی «مسقط» را به کار می برند و گاهی «کاسر» است که در مقابلش «جابر» است که گاهی جابر ضعف سند است و گاهی جابر ضعف دلالت است.

سه نکته:

نکته ی اول: این مباحث از باب نمونه بود و اگر در ادامه مباحثی به ذهنمان برسد مطرح خواهیم کرد.
نکته دوم: در این مباحثی که مطرح شد مبحث سوم به بحث تزامم اختصاص داده شد. اما به نظر ما رفتار درست این بود که (حتی به نظر خود ما که تزامم جدا از تعارض نیست) به خاطر مسائلی که تزامم دارد، نباید در میان مباحث تعارض مطرح شود بلکه خودش به صورت مستقل ردیف بودجه داشته باشد و باید باب تزامم از باب تعارض جدا شود و یک بحث مستقل مفصل شود چون نوع کارهای حاکمیت بر اساس تزامم است.

نکته ی سوم: بحث تعارض ادله فقط به عنوان یک ابزار در اختیار فقیه نباید مطرح نظر باشد؛ بحث تعارض ادله نه برای استنباط احکام بلکه برای استنباط معارف (چه احکام باشد و چه غیر احکام) مورد استفاده قرار می گیرد بر خلاف تزامم که مختص به استنباط احکام است. ما یک اجتهاد به معنای اخص داریم که حاصلش می شود جواهر الکلام و تحریر الوسیله و ... و یک اجتهاد به معنای اعم که شامل همه دانش های دینی می شود لذا مفسر، فیلسوف، متکلم، حقوقدان و ... باید مجتهد بالمعنی الاعم باشند و بحث تعارض ادله مرتبط به اجتهاد به معنای اعم است نه اجتهاد به معنای اخص. به تعبیر دیگر بحث «تعارض ادله» از اصول فهم است نه از اصول فقه. لذا باید به این بحث با احترام و اهتمام بیشتر توجه کرد.

بحث اول معنا شناسی و ماهیت شناسی تعارض:

به نظر من بررسی تعارض از نظر لغوی ضرورت ندارد و ما باید آن را در اصطلاح اصول فقه بررسی کنیم.
بعضی از بحث ها ما ناچاریم در اصطلاح شناسی تعارض داشته باشیم که صرفاً بحث مفهومی اصولی نیست مثل اینکه بحث کنیم جمع عرفی در تعارض داخل است یا نه؟ این برمی گردد به اینکه ماهیت آن چیست پس اینکه عنوان بحث به صورت ثنائی (معنا شناسی و ماهیت شناسی) آورده شده به این خاطر بوده که برخی از بحث ها به تعارض مربوط است ولی صرفاً به مفهوم تعارض بر نمی گردد ولی با مفهوم تعارض تناسب دارد.

تعارض در اصطلاح اصول فقه:

اولین تعریفی که داریم می توان گفت تعریف مشهور لذا شیخ انصاری از تعبیر «غلب عندهم...» در مورد این تعریف استفاده می کند.

«تنافی مدلولی الدلیلین علی وجه التناقض او التضاد»

در این تعریف دو عنصر به کار رفته است:

1- تنافی مدلول دو دلیل. یعنی ایشان تنافی و تعارض را در مدلول می برد و لذا اگر بخواهیم دقیق حرف بزنیم باید بگوییم تعارض مدلول دو دلیل و تنافی وصف مدلول است حقیقتاً نه وصف خود دلیل.

2- علی وجه التناقض او التضاد: تناقض زمانی است که یکی وجودی و یکی عدمی باشد مثل اینکه یک دلیل می گوید وجوب یکی می گوید غیر وجوب این می شود تناقض ولی اگر هر دو وجودی باشند می شود تضاد مثلاً یکی گفت وجوب و یکی گفت حرام.

تنافی که در ابتدا آمده مقسم است برای تناقض و تضاد.

تعارض با عدم وحدت موضوع محقق نمی شود و حتماً باید وحدت موضوع باشد. صلاة الجمعة واجب، شرب الخمر حرام با هم تعارضی ندارد.